

# “آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی!”

جنبش مردم سرشار از نوآوری است. به پیش میرود، ژرف میشود، تند میشود و احکام فرتوت را زیر پا میگذارد. این جنبش در ابتدا گفت: “رای من کجاست؟” و یا “آزادی اندیشه، همیشه، همیشه”، با این شعار از انتخابات آزاد و دمکراسی سخن گفت. سپس گفت: “رهبر ما قاتله، ولایت اش باطله”، با این شعار ولایت فقیه را نفی و باطل اعلام کرد و بالاخره در هشت مرداد در خیابان ها مردم فریاد زدند: “آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی!”. این شعار چکیده یک خواست ژرف و تاریخی است.

آزادی

آزادی، زیرا استبداد سیاسی دینی امیال، خواست ها و آرزو های ایرانیان را پیوسته سرکوب کرد. حاکمان گفتند از عشق حرف نزنید، به مذهب والله انتقاد نکنید، به خمینی و خامنه ای چپ نگاه نیاندازید، به مقدسات “توهین” نکنید، مشروب نوشیدن قدغن است، تصویرکشیدن حرام است، چهره زن بهنگام آواز در تلویزیون ممنوع است، انتقاد به ولایت فقیه مجاز نیست، پیراهن آستین کوتاه در خیابان آزاد نیست، موی زنان در خیابان نباید دیده شود، جانبداری از انقلاب مخملی جرم است، فعالیت احزاب و سندیکا ها آزاد نیست، تغیر دین قابل مجازات است، رسانه ها و روزنامه ها نمیتوانند به نظام انتقاد کنند، جوانان نمیتوانند گروه موسیقی مدرن داشته و در رادیو و تلویزیون برنامه داشته باشند، بهائیان “فرقه طاله” بوده و نباید موجود باشد، همجنسگرایان ضد فطرت بشری اند و مجازاتشان اعدام است، سایر ادیان نمیتوانند همان امتیازاتی داشته باشند که شیعیان دارند، زن نباید همان حقوقی داشته باشد که مرد دارا میباشد، شهدای کمونیست نمیتوانند سنگ قبر خاص خود را باشند، مجاز نیست تا شهروندان براحتی سر گور مصدق بروند و مراسم برگزارکنند، اگر گناه کنید به دوزخ می افتید، و هزاران ممنوعیت ریز و درشت دیگر. روشن است در هر جامعه ای قواعد وجود دارد که یکسلسله از رفتارهای فردی یا گروهی را منع میکند. ولی آنچه که ویژه گی ایران است اینستکه علاوه بر موانع رفتاری مانند هر کشور دیگر، حجم انبوهی از زمینه های عادی زندگی به قلمرو ممنوعه و مرگبار تبدیل شده است.

در این جامعه بسته، انسان می آفریند تا زنده باشد و پویا بماند، ولی در همان زمان با یاس ها، محرومیت ها و افسوس ها درگیر است. استبداد مذهبی موجود حقوق شهروندی را نابود ساخته و روح شهروند را محاله میکند، پریشان میسازد و آزرده مینماید، زیرا آزادی خفه شده است. در ایران روان انسانی زخمی و طغیانی است زیرا در فضای آزادی گشت و گذار نیست. بدین ترتیب تمایل به آزادی یک گرایش عمیق بشمار می آید. شعار مردم ما برای کسب آزادی بیانگر دمکراسی خواهی آنهاست و پاسخی است به فقدان آزادی هائی که بر شمردیم. روشن است که ابزار دمکراسی همانگونه که منتسکیو میگوید قانون است، قانونی که متکی به عقل و نهاد قانونگذار است و بر اصل جدائی سه نهاد اداری و قضائی و قانونگذار قرار دارد

### استقلال

استقلال، زیرا ایرانیان نسبت به وابستگی مستعمراتی و نو استعماری نفرت دارند. برای اینان سربلند بودن و اسارت بیگانگان را توهین بر تاریخ خود قلمداد کردن یک ارزش اساسی است. هزار و چهارصد سال پیش لشکر عرب به این سرزمین تاخت و با تجاوز و شمشیر و جزیه، اسلام و سلطه خلفای ستمگرا حاکم گردانید. پیکار های گوناگون و بسیار لازم بود تا حاکمیت ایرانی بر قرار گردد و استقلال به چنگ آید. تهاجم های متعدد دیگر با این خطر همراه بودند تا ایران اضمحلال پیدا کند ولی هویت و پایداری تاریخی این خطر را دور نگه داشت. در دورانی نزدیکتر روس ها و انگلیسی ها، و سپس شوروی ها و امریکائیها به شیوه های نوین این استقلال را نشانه گرفتند. ولی خوشبختانه بزرگانی چون دکتر مصدق بودند تا با ملی کردن نفت به پیکار ادامه داده و اراده استقلال طلبی و سربلندی را به جهانیان نشان دادند.

ما بر این امر آگاهیم که چه در گذشته و چه امروز اقتصاد ایران بشکل بیمار گونه ای با نظام سرمایه داری جهانی پیوند خورده و سیاستمداران بی کفایت و تبهکار ثروت های بیشماری را ویران نموده اند. روشن است که استقلال سیاسی و اقتصادی به معنای قطع مناسبات با جهان نیست، بلکه بمفهوم اراده و تصمیم مستقلانه، عدم پذیرش تقسیم کاریکجانبه بازار جهانی و بازیگران آن و ایفای یک نقش بارز واقعی و پیشاهنگ میباشد. زمانی که هشتاد درصد بودجه به درآمد نفتی وابسته است و شاخه های اساسی صنعتی از کار افتاده اند، هنگامیکه نظامیان سپاه با کارچاق کنی و زدوبند با باند های داخلی و خارجی بجان این اقتصاد افتاده اند و بلحاظ رانت خواری و سوداگری و فساد، تولید کنندگان داخلی توان خود را از دست داده اند، استقلال

توهمی بیش نیست. شعار استقلال خواستار سربلندی کشوری است که با اراده ای مستقل و با توجه به منافع ملت ایران، اقتصادی پایدار و مدرن، کیفیت زیست محیطی و سیاستی مبتنی بر همزیستی صلح آمیز در دستور خود قرار میدهد. امروز استقلال بیان خودمختاری در تصمیم و گفتگو و همکاری با دیگران است، به معنای دوری از مکانیسم های مافیائی و فراهم نمودن شرایط توازن و تعادل روندهای اقتصادی و صنعتی میباشد. بطور قطعی مفهوم استقلال باید دقیق بشود ولی آنچه که مردم با شعار خود میخواهند نه سلطه و اشغال بیگانه، بلکه حاکمیت ملی است.

### جمهوری ایرانی

جمهوری ایرانی، زیراتظاهرکنندگان جمهور و تجلی اراده مردم را میخواهند و نه ولایت فقیه و دیکتاتوری خامنه ای، و نه سلطنت و قدرت فردی پادشاه. جمهوری که آنان میخواهند نه اسلامی و مذهبی، بلکه لائیک است. شعار میگوید جمهوری ایرانی و بطور مسلم این امر از دو عامل تبعیت دارد. یکی آهنگ شعار و موزون بودن آنست. ایرانی جای اسلامی می نشیند و در اذهان با حفظ همان آهنگ، یک جایجائی اساسی و گسست را اعلام میدارد. دومی اینکه پسوند اسلامی برداشته میشود تا جنبه دینی آن حذف گردد. این حذف بیان لائیسیت و یا جدائی اسلام از حکومت است. نتیجه سی سال حکومت سیاسی اسلامی برای جامعه ایران چیست؟ اجرای احکام شرعی، تبلیغات اسلامی رسانه ها، انتشار انحصارطلبانه مکتب فقهی شیعه و خرافات و جعلیات شیعی در تمام سطوح جامعه، مجازاتهای بدنی شرعی از شلاق تا قصاص و اعدام، همه و همه جز فلاکت و عقبگرائی و تخریب برای جامعه ما حاصل دیگری نداشت. بنام اسلام جامعه را خفه کردند، اقتصاد را به کجراه کشاندند، نظامیان پاسدار و بسیجی سرکوبگر را در قلب سیستم دولتی قرار دادند، به صدور انقلاب اسلامی و تقویت تروریسم جهانی اقدام نمودند و چهره ایران و ایرانی را در عرصه بین المللی خدشه دار ساختند. رنج جامعه ما از دینی است که در قدرت است.

سی سال حکومت مذهبی یعنی سی سال پشت کردن به حقوق بشر و تجددگرائی، یعنی سی سال استبداد و اقدام علیه دموکراسی. تمامی حکومت های دینی استبداد گرا و فساد گرا بوده اند. زیرا دفاع از حقیقت قدسی در راس قدرت بناچار به توتالیتراریسم میگراید و این امر عدم شفافیت و حرکت تاریکخانه ای را دامن زده و فساد را گسترش میدهد. طی این سی سال اعدام ها و از جمله اعدام های سال شصت را از یاد نبریم، قتل های زنجیره ای روشنفکر و هنرمند را فراموش نکنیم، سرکوب زنان و

دانشجویان را از خاطر نبریم، کشتار تظاهرکنندگان جنبش سبز و ندا و سهراب ها را بیاد داشته باشیم و میدانیم که همه این خشونت ها توجیه مذهبی سیاسی داشته اند. مدافعان دینی سلطه گر بنام ایدئولوژی اسلامی کشتند تا از منافع اجتماعی و اقتصادی و مذهبی خود دفاع کنند.

جمهوری اسلامی با این پرونده سیاه مورد قضاوت تظاهرکننده قرار میگیرد. مسلماً زمانیکه دمکراسی بر قرار باشد جمهوری نیازمند هیچ پیشوند و یا پسوندی نیست. لیکن در این لحظه تاریخی نه گفتن به دیکتاتوری با نه گفتن به اسلامی بودن حکومت همطراز است. جمهوری ایرانی بیان آرزوی جدا کردن اسلام از حکومت در ایران است. آنانی که در ایران این شعار را میدهند خوداکثریت مسلمان بوده و یا از خانواده های مسلمان میباشند، آنان در ایمان قلبی خود صادق هستند، لیکن نفرت آنان به رژیم جمهوری اسلامی بیکران است و آنان مخالف اسلام حکومتی میباشند. سلطه دین بر سیاست دولتی منفی است و هر گروه بندی اجتماعی حاکم برای منافع خود بناگزیر دین و ایدئولوژی را برای تحمیق و سرکوب بخدمت میگیرد. پس دین را باید از قدرت بکنار نهاد تا میل تمام خواهانه اش به جامعه تحمیل نشود و حاکمان نیز فرصت طلائی سواستفاده کردن از مذهب را نیابند.

طی سی سال، روشنگران و آزادیخواهان لائیک برای نقد حکومت دینی تلاش ورزیدند، در خارج از کشور نیروهای سیاسی متعدد و روشنفکران چپ و اکولوژیست و ملی گرا لائیسیته و جدائی دین از دولت را توضیح داده و تبلیغ نمودند و امروز در دل جامعه ایران و در بطن یک راهپیمائی مردمی در مرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت، شعار جمهوری ایرانی در تقابل با جمهوری اسلامی مطرح میگردد. بدین ترتیب آنچه را که رژیم حاکم، یا رهبران انتخاباتی مانند آقای موسوی و یا برخی از تشکلات سیاسی اپوزیسیون رژیم نمی خواستند، روی میدهد. روشن است که این اولین بیان آشکار این خواست میباشد و هنوز در جامعه از گستردگی برخی شعارهای دیگر برخوردار نیست، ولی اگر تابوئی بود شکسته شد و اگر هراسی در بیان شعار بود این هراس فروریخت.

پاریس، اول اوت 2009